

ایران و آمریکا

مقام پیشین پنتاگون: حکومت ایران در حال باختن بازی در درازمدت است

الکس رئوف اوغلو

۶ دقیقه پیش



با تداوم بحث‌ها در واشینگتن پیرامون این‌که آیا آتش‌بس آمریکا با ایران نشانه‌ای از خویشتنداری راهبردی است یا سردرگمی و انحراف راهبردی، یک مقام پیشین پنتاگون معتقد است روند کلی این منازعه تصویر دیگری را نشان می‌دهد.

دیوید د روش، مدیر پیشین بخش سیاست‌گذاری شبه‌جزیره عربستان در پنتاگون که اکنون استاد «مرکز مطالعات راهبردی خاور نزدیک و جنوب آسیا» در واشینگتن است، می‌گوید ایران در حال باختن بازی بلندمدت است و افول این کشور به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای مدت‌ها پیش از جنگ ۴۰ روزه آغاز شده بود.

او در گفت‌وگو با راديو اروپای آزاد/راديو آزادی می‌گوید که با وجود تلاش تهران برای نمایش جنگ به‌عنوان یک پیروزی، جمهوری اسلامی از نظر نظامی ضعیف‌تر، از نظر دیپلماتیک منزوی‌تر و از نظر اقتصادی آسیب‌پذیرتر از گذشته از این جنگ بیرون آمده است.

- گفت‌وگو را با مذاکرات ایران آغاز کنیم. میانجی‌ها در دوحه دور اخیر مذاکرات را «مثبت» توصیف کردند، اما در موضوع‌های راهبردی پیشرفت محسوسی حاصل نشد. مذاکره‌کنندگان بیشتر بر مسائل مربوط به کشتیرانی و امور مالی تمرکز داشتند تا پرونده هسته‌ای یا نقش منطقه‌ای ایران. آیا این نشان می‌دهد که هر دو طرف، برخلاف تصور بسیاری، از اهرم فشار کمتری برخوردارند؟

بله، به گمانم می‌توان چنین استدلالی کرد. واقعیت این است که ما دقیقاً نمی‌دانیم چه می‌گذرد، اما هر دو طرف با چند مشکل اساسی روبه‌رو هستند.

نخست این‌که هر دو طرف به شدت می‌خواهند این روند را یک پیروزی جلوه دهند. هر دو می‌گویند ما برنده شدیم و طرف مقابل شکست خورد. طبیعی است که وقتی هر دو می‌خواهند شرایطی را تحمیل کنند که دیگری آن را غیرقابل قبول می‌داند، رسیدن به توافق دشوار می‌شود.

مشکل دوم این است که واقعاً معلوم نیست در ایران چه کسی تصمیم‌گیر نهایی است. مذاکره‌کنندگان یک چیز می‌گویند، اما بعد فرماندهان مختلف سپاه پاسداران یا نمایندگان مجلس اعلام می‌کنند که نه، این را نمی‌پذیریم یا آن را قبول نداریم.

این مسئله از همان آغاز این روند هم آشکار بود. بعد از مذاکرات اسلام‌آباد – و به یاد داشته باشید که ما معاون رئیس‌جمهور را به اسلام‌آباد فرستادیم که سفر کوتاهی هم نبود – تقریباً بلافاصله پس از پایان مذاکرات، خبرگزاری تسنیم اعلام کرد که وزیر خارجه از حدود اختیاراتش فراتر رفته و سخنانش سیاست رسمی ایران نیست. این وضعیت بارها تکرار شده است.

به نظر من کاملاً محتمل است که بخشی از حملات به کشتی‌ها که اکنون شاهد آن هستیم، کار فرماندهان منفرد سپاه باشد که بدون فرماندهی و هماهنگی کلان عمل می‌کنند. وقتی واقعاً نمی‌دانید در طرف مقابل چه می‌گذرد و مذاکره‌کنندگان ایرانی هم باید هم‌زمان تندروهای داخل کشور را راضی نگه دارند و با آمریکایی‌ها به توافق برسند، رسیدن به توافق بسیار دشوار است. اوضاع آشفته است و فکر می‌کنم این وضعیت تا مدتی ادامه خواهد داشت.

- دور بعدی مذاکرات اکنون تا پس از مراسم تشییع علی خامنه‌ای به تعویق افتاده است. این دوره انتقال رهبری تا چه اندازه بر فضای ابهام می‌افزاید؟

ببینید، ما حتی نمی‌دانیم آیت‌الله کنونی اصلاً زنده است یا نه. هیچ مدرکی وجود ندارد. نه صدایش را شنیده‌ایم و نه تصویری از او دیده‌ایم. بنابراین ممکن است یک جناح تندرو در حال پیش بردن روایت خود باشد و بگوید این همان چیزی است که رهبر عالی می‌گوید. ابهام بسیار زیادی وجود دارد و صادقانه بگویم، فکر می‌کنم مدتی در همین وضعیت باقی خواهیم ماند.

هر دو طرف این خطر را دارند که بیش از اندازه روی دست خود حساب باز کنند. برای من روشن است که آنچه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، را بیش از هر چیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، قیمت نفت است؛ زیرا این موضوع بر اقتصاد داخلی آمریکا اثر می‌گذارد و می‌تواند بر انتخابات میان‌دوره‌ای نیز تأثیرگذار باشد.

در حال حاضر قیمت نفت کاهش یافته و نیروی دریایی ایران نیز آن‌قدر آسیب دیده که توانایی‌اش برای اخلال در کشتیرانی غیرنظامی بی‌طرف به مراتب کمتر شده است.

نکته مهم این است که ایران قدرت خود را علیه نیروی دریایی آمریکا به نمایش نگذاشته بلکه کشتی‌های باری هند را هدف قرار داده است. صادرات نفت همچنان ادامه دارد. اگر مذاکرات تا بعد از انتخابات طول بکشد، کاملاً ممکن است ترامپ بگوید: «تلاش خودمان را کردیم» و دوباره به عملیات نظامی بازگردد.

به نظر من، رسیدن به توافق به سود هر دو طرف است، اما موقعیت ایران بسیار متزلزل‌تر از آن چیزی است که بسیاری تصور می‌کنند.

- ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران هشدار داده که همه نفتکش‌هایی که از تنگه هرمز عبور می‌کنند باید از مسیرهای مورد تأیید ایران استفاده کنند. آیا این نشانه برتری دریایی ایران است یا صرفاً نوعی موضع‌گیری دفاعی از سوی حکومتی که تضعیف شده است؟

نکته مهم این است که مخاطب اصلی ایران در این‌جا نیروهای نظامی نیستند، بلکه بازار بیمه تجاری در لندن است. ایران در اصل تلاش می‌کند فضای نامطمئن ایجاد کند تا شرکت‌های بیمه دریایی حق بیمه‌های بسیار سنگینی مطالبه کنند. در نتیجه، شرکت‌های کشتیرانی تجاری بی‌طرف از عبور از تنگه منصرف می‌شوند.

هم‌اکنون هزینه بیمه دریایی به حدود هشت درصد ارزش محموله بیمه شده رسیده است. برای بیشتر شرکت‌ها این رقم بیش از حد بالا است. هدف ایران دقیقاً همین است.

در همین حال، نفتکش‌های دولتی و ناوهای جنگی آمریکا همچنان از این مسیر عبور می‌کنند. آن‌ها در آب‌های سرزمینی عمان تردد دارند و هر زمان که ایران به یکی از این شناورها حمله کند، بلافاصله محل شلیک و سامانه‌های فرماندهی و کنترل مرتبط با آن هدف قرار می‌گیرد. بنابراین از نظر نظامی، این اقدام تهدید جدی محسوب نمی‌شود.

آن‌چه ایران انجام می‌دهد، در واقع نوعی باج‌گیری تجاری است. مثل این است که کسی به یک شرکت داروسازی که چهار میلیون بطری استامینوفن در بازار دارد بگوید: «ما قرار است دو بطری از آن‌ها را جایی مسموم کنیم.» ماجرا از همین جنس است.

مقام‌های ایرانی همچنان هشدار می‌دهند که در صورت هرگونه تهدید، بلافاصله پاسخ خواهند داد. آیا تهران هنوز توان متعارف لازم برای یک تشدید پایدار درگیری نظامی را دارد؟

خیر. توانایی نظامی ایران از نظر نظامی تعیین‌کننده نیست و در سراسر این جنگ نیز چنین نبوده است. اگر ایران واقعاً می‌خواست این جنگ را به‌عنوان یک نبرد تمام‌عیار پیش ببرد و خسارت جدی به آمریکا وارد کند، باید در همان روز نخست صدها موشک را به سوی پایگاه‌های هوایی آمریکا در شرق مدیترانه شلیک می‌کرد.

اگر مثلاً ۶۰۰ موشک در اختیار داشت و ۴۰۰ فروند از آن‌ها را به‌طور مؤثر شلیک می‌کرد، شاید تعدادی از آن‌ها از سامانه‌های دفاعی عبور می‌کردند و تصاویر ماهواره‌ای، جنگنده‌های نابودشده آمریکا را روی باندهای فرودگاه نشان می‌داد.

چنین وضعیتی فاجعه‌بار بود. اما ایران نتوانست چنین کاری انجام دهد. در عوض، حملات پراکنده‌ای – نه آتش انبوه و متمرکز – علیه زیرساخت‌های غیرنظامی در کشورهای خلیج فارس و برخی تأسیسات آمریکا انجام داده است. این اقدامات از نظر نظامی تعیین‌کننده نیست؛ بیشتر نوعی مزاحمت و آزار است.

ایران حتی یک ناو نیروی دریایی آمریکا را هم غرق نکرده است. در عوض، کشتی‌های باری غیرنظامی و بی‌طرف را هدف قرار می‌دهد؛ اقدامی که بر اساس حقوق جنگ مجاز نیست. این رفتار، رفتار حکومتی است که در حال فروپاشی است و می‌کوشد با حمله به کسانی که توان پاسخ‌گویی ندارند، بحران خود را به بحرانی جهانی تبدیل کند.

بیدارباش کشورهای خلیج فارس

- شما گفته‌اید کشورهای خلیج فارس دچار یک «بیدارباش راهبردی» شده‌اند. آیا تلاش ایران برای دور کردن آن‌ها از آمریکا در عمل نتیجه معکوس داده است؟

کاملاً همین‌طور است. پیش از این حملات، نسل جدیدی از رهبران در کشورهای خلیج فارس به ایران تقریباً همان نگاهی را داشتند که برخی سیاستمداران آلمان غربی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به آلمان شرقی داشتند؛ یعنی می‌گفتند این یک مشکل است، از آن خوش‌مان نمی‌آید، اما همسایه ما است و باید راهی برای زندگی در کنار آن پیدا کنیم.

این تصور وجود داشت که روابط تجاری و پیوندهای فرهنگی می‌تواند نوعی سپر حفاظتی ایجاد کند. اما این توهم اکنون از بین رفته است. کشورهای خلیج فارس نه به آمریکا و نه به اسرائیل اجازه استفاده از پایگاه‌ها یا حریم هوایی خود را برای این عملیات ندادند. آن‌ها از این درگیری فاصله گرفتند، اما با این حال باز هم هدف حمله قرار گرفتند. این مسئله همه چیز را تغییر می‌دهد.

به نظر من، تا زمانی که تغییر حکومت در ایران رخ ندهد و احتمالاً یک نسل هم از آن نگذرد، ایران همچنان به‌عنوان یک تهدید دائمی دیده خواهد شد. روابط آینده ایران و کشورهای خلیج فارس بیش از آن‌که بر تعامل استوار باشد، بر پایه اجبار و نوعی باج‌گیری شکل خواهد گرفت.

• آیا حکومت ایران همچنان توانسته شبکه نیروهای نیابتی خود را حفظ کند یا اکنون شاهد از هم گسیختن آن چیزی هستیم که به آن «محور مقاومت» می‌گویند؟

ایران هنوز نفوذ خود را حفظ کرده، اما کاملاً روشن است که به حزب‌الله لبنان خیانت کرده است. تمام روند مذاکرات در نهایت بر سر این بوده که ایران بتواند منابع مالی به دست آورد.

اگر گفت‌وگویی صادقانه وجود داشت، مقام‌های ایرانی اعتراف می‌کردند که دیگر حاضر نیستند برای حفظ حزب‌الله هزینه‌های اقتصادی بیشتری بپردازند.

تنها پس از انتشار گزارش آکسیوس، که در آن از قول رئیس‌جمهور ترامپ آمده بود قصد دارد خواسته‌های حداکثری مطرح کند، رهبران ایران تلاش کردند لبنان را به محور مذاکرات تبدیل کنند. این بیشتر برای حفظ ظاهر بود. آن‌ها نمی‌توانستند آشکارا اعتراف کنند که حزب‌الله را رها کرده‌اند، اما در عمل تقریباً هیچ کمکی به آن نکردند.

در عین حال، کاملاً می‌دانستند که وقتی به حزب‌الله دستور ورود به درگیری را بدهند، اسرائیل این را به‌عنوان فرصتی برای نابودی آن می‌بیند.

آنچه اکنون می‌بینیم این است که رهبران ایران منافع این کشور را بر هر چیز دیگری مقدم می‌دانند؛ و این منافع عمدتاً اقتصادی است. آنچه «محور مقاومت» نامیده می‌شود، اتحادی از اعضای برابر نیست؛ بیشتر شبیه یک چرخ است.

ایران محور این چرخ است و حزب‌الله، شبه‌نظامیان عراقی و حکومت اسد، پره‌های آن هستند. و پره‌ها قابل تعویض‌اند؛ حتی اگر دو پره هم از یک دوچرخه جدا شود، باز هم می‌توان با آن حرکت کرد.

افول راهبردی ایران

• اگر از صحنه جنگ فاصله بگیریم، سیاست‌گذاران برای ارزیابی این‌که آیا این جنگ واقعاً موازنه راهبردی را تغییر داده است یا نه، باید به چه عواملی توجه کنند؟

نکته اصلی رابطه میان سیاست و نیروی نظامی است. آنچه امروز در ایران می‌بینید، این است که یک نهاد نظامی، یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به مرکز قدرت سیاسی تبدیل شده است.

از سال ۱۳۸۸، سپاه به آرامی در حال اجرای نوعی کودتای تدریجی بوده است. هدف آن این بوده که ایران را بر سلطه بر همسایگان نزدیک خود متمرکز نگه دارد. این سیاست ثروت عظیمی را هدر داده است. ایران

کشوری با ظرفیت‌های تجاری فراوان و استعداد‌های فکری چشمگیر است، اما همه این ظرفیت‌ها از میان رفته است.

اگر درگیری‌ها از سر گرفته شود، مؤثرترین اقدام، ترورهای هدفمند علیه فرماندهان سپاه و افزایش انزوای سپاه و خانواده‌های آنان بوده است. این همان چیزی است که واقعاً بر ساختار قدرت فشار وارد می‌کند. آن‌ها داوطلبانه از قدرت کنار نخواهند رفت؛ واقعیت همین است.

● با توجه به همه آنچه گفتید، از دیپلماسی محدود و گزینه‌های نظامی محدود گرفته تا فشار اقتصادی، آیا ایران وارد دوره‌ای از افول راهبردی بلندمدت شده است؟

ایران از زمان سقوط بشار اسد وارد مسیر افول راهبردی شده است. به گمان من، وقتی روزی اسناد و آرشیوها گشوده شوند، خواهیم فهمید که جنگ سوریه چه میزان عظیمی از منابع ایران، هم از نظر نیروی انسانی و هم از نظر مالی، را تحلیل برده است. ایران برای ادامه آن جنگ نیروهایی از شبه‌نظامیان عراقی، پاکستانی و افغان را به سوریه منتقل کرد.

اما بدنه اصلی، یعنی افسران سپاه پاسداران، تلفات سنگینی متحمل شدند و هزینه‌های مالی نیز سرسام‌آور بود. همان نقطه، نقطه عطف این روند بود. پس از آن، وقتی بشار اسد به مسکو گریخت، مسیر تدارکاتی حزب‌الله مختل شد و این گروه بیش از پیش آسیب‌پذیر شد. از همان زمان روند افول ایران شتاب گرفت.

اما اگر بخواهیم حتی عقب‌تر برویم، به سال ۱۳۸۸ و زمانی که سپاه پاسداران تصمیم گرفت در جریان جنبش سبز بر سیاست ایران مسلط شود، شاید همان مقطع نقطه عطف اصلی بوده باشد.

وقتی یک حکومت امنیتی اداره یک کشور را در دست می‌گیرد، افرادی که در رأس آن قرار دارند، تصمیم‌هایی می‌گیرند که بیشتر به سود خودشان است تا منافع کشور. از همان‌جا روند افول یک کشور آغاز می‌شود. در مورد ایران نیز این روند از مدت‌ها پیش شروع شده است.

بیشتر در این باره:
دیپلمات آمریکایی: ایران برای بازسازی اعتماد در منطقه به زمان و تلاش بسیار نیاز دارد



این مطلب بخشی از:

فراتر از خبر

ایران و آمریکا

بایگانی